

- علامه بیاضی رحمه الله در ضمن خبری طولانی نقل نموده است که: ...دهقان به آن حضرت گفت: از تو دانای سرافراز ندارم جز اینکه علم فلسفه را در نیافته‌ای. حضرت فرمود: هر که مزاجش صافی شود طبعش اعتدال یابد، و هر که طبعش اعتدال یابد قوت تأثیر نفس در آن بیشتر است، و هر که قوت تأثیر نفس در طبعش بیشتر باشد به مقامی که او را بالا می‌برد اوج می‌گیرد، و هر که به مقام بالا اوج گرفت آراسته به اخلاق انسانی شده و علوم لاهوتی را درمی‌یابد، و هر که علوم لاهوتی را دریافت موجودی به تمام معنا انسان می‌شود - نه موجودی که در مرحله حیوانیت باقی مانده باشد- و در باب فرشته جسم درمی‌آید که بالاتر از این حد راهی نیست. دهقان با شنیدن این سخنان به سجده افتاد و مسلمان شد. (الصراط‌المستقیم ۱ / ۲۱۴).

- و نیز گوید: از آن حضرت درباره عالم علوی (عالم مجردات) پرسیدند، فرمود: صورتهایی است عاری از مواد و برتر از قوه و استعداد (یعنی فعلیت و کمال محض است و از نقص به کمال نمی‌رود) خداوند بر آن صور تجلی نموده تا روشن شده‌اند و به آنها نظر انداخته تا درخشیده‌اند و مثال خود را در هویت آنها افکنده تا کارهای خدایی از آنها به ظهور پیوسته، و انسان را دارای نفس ناطقه (عقله و مدرك کلیات) آفریده که اگر آن را به علم و عمل بپیراید با جواهر علل اولیه‌اش (که عقول مجرد هستند) مشابهت پیدا می‌کند، و اگر مزاجش اعتدال یابد و از اضداد دور بماند با افلاک سخت هفتگانه مشارک و همدوش می‌گردد. (الصراط‌المستقیم ۱ / ۲۲۲).

- در وصف سالک راه خدا فرموده‌است: عقل خویش را زنده و نفس خویش را میرانده‌است تا آنجا که ستبرهای بدنش تبدیل به نازکی و خشونت‌های روحش تبدیل به نرمی شده‌است، و برق پرنوری بر قلب او جهیده و راه را بر او روشن نموده و او را به رهروی سوق داده‌است، و دروازه‌ها یکی پس از دیگری او را رانده تا به دروازه سلامت و بارانداز اقامت رسانده‌اند، و پاهایش همراه با بدن آرام او در قرارگاه امن و آسایش ثابت ایستاده‌است، این همه به موجب این است که دل و ضمیر خود را به کار گرفته و پروردگار خویش را خشنود ساخته‌است. (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۸). ابن ابی‌الحدید در شرح این سخن گوید: این که فرمود: "برق پرنوری بر قلب او جهیده" (مطابقت این فرمایش امام - علیه السلام - با سخن صوفیان دلیل حقانیت مکتب آنها نیست، زیرا در هر مکتبی - جز مکتب اهل بیت رسالت - علیهم السلام -- حق و باطل به هم آمیخته است، و بیشک اهل تصوف در این باب از بیان امام - علیه السلام - بهره برده‌اند. (م) حقیقت مذهب حکیمان و حقیقت سخن صوفیه است که اصحاب طریقت و حقیقتند. شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا نیز در کتاب "اشارات" بدین نکته تصریح نموده و درباره سالک به سوی مرتبه عرفان گفته‌است: "آن‌گاه که اراده و ریاضت به حد مطلوبی رسید خلسه‌هایی لذیذ از تابش نور حق بر او به وی دست می‌دهد که گویی برق‌هایی است که بر او می‌جهند و زود خاموش می‌شوند؛ و این را در اصطلاح عرفان "اوقات" گویند". و قشیری در رساله خود گوید: "آنها برق‌هایی است که می‌جهند و خاموش می‌شوند، و انواری است که رخ می‌نمایند و روی می‌پوشند...". می‌بینی که او هم مانند حکیمان از همان برق‌های جهنده سخن می‌گوید، و عارف و حکیم هر دو از الفاظ امیرمؤمنان علیه السلام پیروی می‌کنند چرا که حکیم حکیمان و عارف عارفان و آموزگار صوفیان اوست، و اگر اخلاق و سخن و آموزش‌های گفتاری و عملی آن حضرت در این فن به مردم نبود احدی از این طایفه به چنین سخنانی راه نمی‌یافت و راه ورود و خروج در این

مباحث را نمیدانست. (شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۱۱ / ۱۳۷).